بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانك لا احصی ثناءً علیك كما اثنیت انت علی نفسك   ای از تو حدیث معرفت ربانیین
وی ترجمه وصف تو تنزیل مبین   گر نکته نو آرایش عنوان نبود   تبلیغ رسالت نکند روح امین
بدیعی که وجود کاینات از دیوان قدرتش ترجمه ایست مختصر   و نه اوراق اطباق سموات از رساله
شهودش رساله ایست مختصر   حکیمی که برای نظام عالم پیغمبران پاکدین و ترجمانان وحی مبین بر خلق زمین فرستاد
تا چراغ اهتدا در خانه‌ای دنیا افروزند و تفسیر رموز و دقایق قاطبه خلایق برای راه معاش و معاد آموزند
خصوصا فاتحه دیوان آفرینش و منتخب مجموعه دانش و بینش ترجمه کتاب وجود و تفسیر عالم غیب و شهود که
ترک انجم در فوج نجم کمی از حجاب دربار جلال اوست   و فوج مهجران پیغمبران صادق [illegible] رایات
جلال او صلوات الله و سلامه علیه و آله صلوة لا احصاء لعدده و لا انقطاع لامده   بر رای منیر
و خاطر دانشمندان صافی ضمیر مخفی و مستور نخواهد بود که حضرت حکیم علی الاطلاق عمت عطیاته   در هر عهد و اوان باقتضای
حکمت بالغه پرتوی از عالم علم خود بقلبی قابل فیض انداخته تا سایر ناس باستفاضه و استضائه آن نور خاص اقتباس نموده
در عهد آسوده گی از دغدغه و اضطراب خلاص یابند   و امروز بحمدالله تعالی که مظهر این علم و مهبط این فیض و مخزن این سر
وجود مسعود جنابیست که قلم فضلش خط بطلان بحکمت یونان کشیده   و از بیان وحی ترجمانش معنی فیه تبیان
کل شیء بظهور رسیده   تدبیر رای صائبش در نظام کل کار عقل اول کرده   و حکمت استعدادش جمع مابین علم و عمل
نموده نه چون علمی که دیگران بمجرد مذاکره و مراجعه آن قانع و راضی شوند   و از مصالح امور جمهور مشغول الحکایات
مستقبل و ماضی گردند بل علمی که از توارد فیوضات ربانی و تواتر الهامات آسمانی ذات شریفش مواظبت

آن گوهر

آن گوهر یگانه سرشته و جوهری مجرد در عالمش غیر عالم آب و خاکست و صورتش معنی جان پاک   و وجه این باین سبب [illegible]
شده اند تا سالار علم و فضل حاصل آید همواره در صدد رفاه انام و حراست بیضه اسلام و حفظ عرض و ناموس اهل مملکت
مملکت محروس بوده زحمت و مشقت جسم و جان را براحت و فراغت گوشه نشینان مقدم داشته   گوشه‌ای از قسم خلق و
فایده نیست   گرچه چشمش بالای گوشه نشین است   هر ذی بصری دیده انصاف و تأمل نظری کند داند جهه همت عالی نهمت آنجناب
[illegible] چه قدر با ترتیب قلعه کوب بلاد اعادی و [illegible] و اسباب رزم [illegible] حفظ [illegible] است [illegible]
شده [illegible] معنی آتوا زبر الحدید حتی اذا ساوی بین الصدفین قال انفخوا فیه حتی اذا جعله نارا   عبارت از این نوع
استعدادات   زند هر فضا تقدیر آرایش هیئت ملک و ملت در ازمان   جو در معنی دعا گی بشارت است
ملک سالار قول آیس بر زبان بار   اعنی جناب جلالتمآب فخر المحققین افتخار الملة والدین ناصر المخلصین مرجع الانام قبلة الاسلام
علامة العالم استاد الکل فی الکل الکامل المکمل ملجا الادانی و الاقاصی جناب حاجی میرزا آقاسی لازال لعلم فضله مرتفعا   و لعداد شوکته
[illegible]   بالجمله چون از تدبیر [illegible] تهیه اسباب و آلات حرب از توپخانه و قورخانه و سلاح ملک عروجی تمام یافت   و انجام مصالح مزبوره
[illegible] انام کار بکار سالار کامران رونقی بسزا گرفت خاطر ملکوت ناظرش مایل و راغب شده در فنون [illegible] فلسفه [illegible] مخترعات
و [illegible] ثابت خاصه و کتب   و بحکم در ضمن مقدمه این کتاب استفسار و تعلیم شعبه در [illegible] حروب و نفع [illegible] ادوات جنگ است
بذل جهد [illegible] تا این فن بدیع ضمیمه [illegible] کشته نوع تکمیل بوجه مرغوب بعمل آید   [illegible] از مترجمان اهل فرنگ
در این فن رساله صورت تألیف یافته بود و بواسطه اختلاف خطوط و لغات اهل این مملکت را اطلاع [illegible] و از لغات
غریبه دقایق عجیبه آن وقوف و اطلاعی حاصل نمیشد   و امر لازم الاتباع عالی نافذ گشت که رساله مزبور را بلغت فارسی ترجمه شود و فواید آن
[illegible] تبیین کرده تا [illegible] از ملاحظه و مطالعه آن نفعی تام حاصل آید   و [illegible] مؤلف [illegible] کشف
بعضی فواید [illegible] مطالب [illegible] مخفی و پنهان داشته بود بلکه اکثر مقاصد را [illegible] و سر بسته بیان نموده بود
[illegible] آن مطالب را حاصل نمیشد [illegible] ذکر کرده [illegible] با وجه [illegible] بدیعه مدون
ذکر مطالب [illegible] اصل و نسخه [illegible] رابطه [illegible] لاجرم طبع سلیم و سلیقه مستقیمش [illegible] فرق
خطا از صواب   و میزان تمیز قشر از لباب است چنان اقتضا نمود که نقصان رساله مزبور را باتمام مطالب عمده و الحاق مقاصد کلیه صورت

کمال یابد و بعبارات واضحه صریحه بلاستر و لاکتم من البدو الی الختم حلیه استکمال پذیرد و باصابت رزین توجه نظری در انتظام
قواعد مزبوره فرمودند و از جزئیات با کلیات برده بطالب عمده را ادراک آن در قوه حسی نبشد بلکه آنانکه در این فن تجربها
کرده و شبها بروز آورده‌اند فهم و درک خاطر بعض قاصده کلیه باشکال درست نماید و الهامات غیبی و تائیدات آلهی دریافت کرده
بالحاق آن امر فرمودند تا تألیف مزبور کتابی جامع کرده و مجموعه نافع امید بخداوند تبارک و تعالی که منصفا پادشاه
جمجاه فلک بارگاه ستاره حشم خورشید علم فریدون فر اسکندر در سلطان صاحبقران قیصر قهر طغرل طغرا ناصر نصر الدین شاه دین پناه حامی
بیضه اسلام ماحی آثار مرج و آثام خلد الله الغازی فی سبیل الله خلد الله ملکه و سلطنته ابدا از فواید آن محظوظ بهره ور و بتائیدات آسمانی
منصور و مظفر بدارد و یا بنصر الله الودود شروع در مقصود نمود به آنرا مرتب بمقدمه و چند فصل و خاتمه ساخت

بر کمتر ستمان قوانین فنون رزم و حوادث و شناسان حقایق رموز هر جنس مخفی و مستور نیست که مقصود بالذات از جمیع آلات حرب
در محاربات صد ال اضلال و استیصال خصم است و هر آلتی از آلات حربیه را سهمی در تحصیل است و اکمل در استیصال خصم باشد بعد از
اقرب و او لا انسب خواهد بود پس سهولت استعمال و اکملیت در استیصال خصم برای آلات حرب خواه در جدال مواجهه باشد
خواه در جنگ محاصره دو شرط عمده است و بنای قاعده نظام موقوف باین دو شرط است و باین سبب در تهیه امور محاربه و نظام
احتیاج افتاده ها به متعدده و ادوات متنوعه زیرا که در کمتر از آلات حرب این دو شرط صورت اجتماع پذیرد چه اکثر بعضی اسهل
در استعمال باشند و اکمل در استیصال خصم نیستند و اگر بعضی اکمل در استیصال خصم باشند اسهل در استعمال نخواهند بود پس معلوم شد که افتراق این دو شرط
در اسباب حرب افتراق عموم و خصوص من وجه است و تا که اجتماع آن در کمتر آلتی از جمله آلات رزم یافت نشود مثلا شرط اول که سهولت
استعمال باشد هر گاه در توپ عر... نفر نسبت بدوار و چهار نفر و هجده نفر و ۲۴ نفر و آنکه امور جهت باشد قوت کمال و اکملیت در استیصال خصم
بطوریکه در توپ شش نفر نیست در انتها جلوه ترقی و ظهور میکند و همچنانکه آلات حربیه بسبب این خاصیت بعضی از بعضی اولی و انفع
هستند بسبب اقتضای مقامات حروب بعضی بر بعضی ترجیح و تقدم دارند چه آلتی از آلات رزم در ظرف محاربه مثلا انفع شود در
جدال مواجهه انفع نیست و بالعکس و از این تقریر معلوم شد که هرگاه در میان آلات حربیه آلتی یافت شود که در هر مقامی از مقامات
حروب خواه مواجهه باشد و خواه محاصره این دو خاصیت در او صورت اجتماع پذیرد در جمیع ... تقدم بر دیگران دارد و این فایده در او نوعی از نورانیت

دا کر

و آلت حربیه جامع این دو خاصیت باشد و بعد از غور و تامل دقایق و محاسن آنها برده‌اند تفنگ است که هم در استعمال و حمل
و نقل سهل‌الاستعمال است و هم در استیصال خصم در اقسام محاربات و معارک انفع و بیان این مقصد را رساله بچند فصل مرتب نمودیم
تا برهان شود این معنی معین و مدلل شود بلکه بر ناظران از غایت وضوح مقدور و ممثل آید
اهمیتی نهایت عجیب است در خواص تفنگ جنگی و قدر و قیمت آن در ممالک خارجه بیشتر
از ولایات ما باشد و همین سعی و اهتمام در ساختن و بکار بردن آن در ولایت خارجه میباشد زیاده برای است در این ولایت معمول
بوده اول است سبب آن محض نادانی است در این ولایت چندان اعتبار را از خصوصیات این امر شامل نیست بنابراین لازم دانستیم
تصنیفی در معارف و خواص آن کرده باشیم تا اهالی این مملکت استحضار تام از حقیقت آن بهم رسانند و ما در مخترع و محقق این عمل هستیم چنانچه
در جهة عدم علم از منافع و قدر و قیمت آن تا از دست داده باشیم آنچه در این رساله ثبت افتاده محض برای استعمال تفنگ است در امور
عسکریه و چگونگی آن میدان جنگ و ذکر منفعتهای آن در عرصه جنگ است و نه تنها دوستان ما در جنگهای شان بهره کرده‌اند بلکه
دشمنان ما نیز در تفنگ در جنگ آنها مصرف شما ملاحظه نموده صدمات آن را کشیده و اقرار بکارسازی آن نموده‌اند
و امید واثق است که سپاه این مملکت بسبب این رساله استحضار تام از فواید آن بهم رسانیده در جنگهای آینده منافع کثیر تحصیل خواهند کرد
بالجمله مطابق هزار و هشتصد و پنج عیسوی مطابق   طرح تسخیر بندر بولان با تفنگ جنگی
بتفصیل نوشته در عمارت شاهی بنظر حضرت شهریاری در سنه هزار و کذا ... رسانیدیم و طرح مزبور چند ان مقبول و پسند
طبع و لیعهد گردید و در همان ساعت فورا بشرط خوشرحی بو زیر ... نوشته کالسکه خود را با ... در ضبط مزبور در دو رنگ
بوزیر ... بر سانم در سفری الیه در بلاد فت در قلعه دالمر توقف داشت در حالیکه این طرح را فورا بتهیه تدارک اسباب محاصره و تسخیر
قلعه بندر بولان شروع نمود و در فصل خریف امان تا محاصره بندر مزبور بر روی دریا و مستحفظین کویته و از تفنگ انداز همراه سپاه
و ال تفقه مامور ساختند با وجود دو دسته قلیل توپخانه کلیه از آن بعمل آمد و از سایر ادوات حربیه ممتاز گشت و این فتح
اول فتحی در تفنگ در جنگ بوضعی به ازاین ذکر خواهد شد مصرف رسید ملخص کلام آنکه تفنگ بسیار خصلت مخصوصه است
در دریا و خشکی معتدده جنگ بسیار بکار می‌آید   دریا نیز در مقامات ضروریه جنگ کارسازی اولا بسبب این است که
بهر جا در آب و ساحل میتوان برد و تفنگ را نیز میتوان بردن بر خت و خرجات عراده و قورخانه و اسباب و اسباب سهولت

٥

قپوان همراه بود با وصف آنکه منزل آن مراتب از منزل گلوله توپ بسیار زیاد و حمل و نقل آن نهایت آسانست از بسیار
ادوات حربیه است هر تقال آنکه گلوله فشنگ که از چهار تیر فشنگ شش پوند باشد قوت و زور و منزل آن زیاد تر از گلوله
توپ شش پوند است در غالب طلبا بجهت خود هر جا همراه خود می برند و هر سوار سیمی علاوه بر چهار تیر فشنگ طرف
دولت با انضمام سایر مایحتاج فشنگ اندازی را همراه خود بر سیه اردو و لوله فشنگ از میان آن می اندازند مانند سوار سیمی
مانند تفنگ سوار نظام اریسلی جهت آویزه دوران لوله حلقه سنگین تر از تفنگ سواره نظام نیست و از این تقریر معلوم شد
که هر لوله فشنگ با دوازده تیر فشنگ شش پوند و سایر مایحتاج آن سه نفر سوار ضرور و این نفر آنها هشت تیر فشنگ با جوب بسیار
اسباب همراه بر سیه اردو و سوار سیمی چهار تیر فشنگ را علاوه لوله فشنگ را از میان آن آتش می زنند بر سیه اردو و جا نظر ورند که شده
لوله را در بالای اسب مثل تفنگ آویزان میکنند و آن لوله چندان سنگین تر از تفنگ نیست و این سه نفر سوار فشنگ انداز را یک بهره
نام نهاده اند در وقت مشق و بالا رفتن بجای اسم میخوانند و هر یک از این بهره ها جداجدا لشکری است و در وقت ضرورت
بجا دست یکدیگر چندان احتیاج ندارند یعنی جداجدا در میدان جنگ می شنند و اسباب و مایحتاج هر یک بهره در نزد
خود او حاضر است چنانکه هر یک بهره یک لوله فشنگ شش پوند و دوازده فشنگ شش پوند با خود دارند و مطلقا محتاج بحج عراده
نیستند غالبا هزار نفر سوار فشنگ انداز سیصد و سی و سه لوله فشنگ در اصطلاح توپ فشنگ است و چهار هزار تیر فشنگ را با بسیار
لزومات میدان جنگ خواهند آورد و بعضی مهربات و سیوه احتیاج میان نخواهد داشت و در جائیکه سواران قوت توپخانه
و فایده توپ حاصل شود مثل اینکه سایر لزومات سواری را ناقص کند چه نقص عظیم و چه قدر ضرر کلی برای دولت است
آنکه وقتی که عراده برای حمل و نقل آن لازم نشود از اینجاست که لوله فشنگ انداز نسبت به گلوله توپ بسیار
سبک تر است هر گاه آنها را با لوله توپ سطح زنند با هم یک بر یک تقریبا تفاوت خواهند داشت بالمثل لوله توپ شش پوند
سبک رکابها که گلوله شش پوند از آن انداخته میشود تخمینا کم و بیش من بوزن هشت عباسی وزن دارد لیکن لوله فشنگ سی پوند
بجای آنست که گلوله ها بیست شش پوند بلکه زیادتر از آن انداخته می شود تقریبا بقدر سه من بوزن هشت عباسی سنگینی آن خواهد بود بنابر این
یک عراده توپ شش پوند را میتوانیم عراده چند عدد فشنگ قرار بدهیم و با بسته قطره و اندازه فشنگ در هر دفعه بعوض
یک گلوله شش پوند چندین عدد فشنگ از آن انداخته شود و از این بیان واضح و روشن شد که عراده فشنگ بیست و چهار پوند

[illegible] گلوان

قپوان می ساخت و بقدر عراده بکمترین توپهای شش پوند وزن داشته باشد ولیکن در یکدفعه چهار عدد فشنگ بیست و چهار پوند
در بالای آن بیندازند و همچنین عراده فشنگ هجده پوند را بجای سنگینی عراده توپ شش پوند قپوان ترتیب داده بعوض
یکعدد گلوله شش پوند شش عدد گلوله فشنگ هجده پوند یکدفعه از آن انداخته شود و عراده دوازده پوند را بجای سنگینی عراده توپ
شش پوند قپوان ساخت و هشت عدد فشنگ دوازده پوند در یکدفعه از آن بیندازند و از یکعدد عراده نه پوند ده فشنگ نه پوند
و از عراده شش پوند دوازده عدد فشنگ شش پوند و از عراده سه پوند بیست عدد فشنگ سه پوند در یکدفعه بیندازند و با وجود این محاسن
و منافع اینکه چرا تا این زمان استعمال آن در نظم و تهیه اسباب فشنگ بکار نبرده اند بسبب این بوده که فشنگ را مشابه
هر قسم توپ تصور کرده صرف نظر از ترقی دادن آن نموده غافل از اینکه خود مستقلا آلتی است که در جمیع حالات رزم مراتب
کم خرج تر و پر نفع تر از توپ خواهد بود حال که جناب جلالت ماب مونس اساس علم و فضل و مشید بنیان فرع و اصل سلسله مجد و شرف
اسد الدین دولت حافظ قطار ملک و ملت ادام الله اقباله و رفع الله قدره اعز جلاله و جهه همت ترقی دادن این فن
فرموده اند از اندیشه درست و بصیرت صائب تدبیر بسیار حسن ... اوقات خورده اند اینست در باب حمل و نقل فشنگ جنگی
همراه اردو در سفر آن ها بعرصه کارزار بوجه اسهل قرار داده و معهود اسباب فشنگ جنگی و لزومات آنها مانند گلوله و باروت و سایر لزومات
توپ که در عراده جنگ همراه توپ می برند با تعلیم نیز آنها را حمل و نقل نمایند و مثل عراده لزومات توپ عراده نیز برای فشنگ و لزومات آن
مرتب شود و حمل و نقل آن آسان تر شود بنابراین لازم است که فشنگ جنگی را علاوه بر آنچه در عراده فشنگ انداز می دارند در عراده
دیگر نیز مانند عراده آن است و قدر اداوات توپ حمل و نقل نمایند و چنانکه سابقا در باب خصوص تفرقی ... عراده جداگانه و سنده دو دیگر
نموده باشند چرا که در میان عراده های جنگی چه قدر از توپها رد آن ممکن است و احتیاج به عراده جداگانه دیگر نیست بالجمله برای تهیه حمل از جمله لوازمات
فشنگ جنگی این است که آنها را در عراده های جنگی چه قدر از جنس کله به هر یک ارتباط و گلوله توپها و در آن عراده های جنگی و قدر آن همراه توپها هر جا حمل و نقل
نمایند بر زمین هر گاه بطور قرار بر زمین مطلقا حرکت نخواهد بود ولیکن اگر بخواهند عراده دیگر نیز نسبت به زودی احوال فشنگ اختراع نمایند چنانکه
در عراده های توپهای مختلف الحجم قرار داده اند در این خصوص نیز که سابقا بحث و اصلاحی نخواهد بود ملخص کلام آنکه صاحبان فنون علم جنگ
هموار در این خیال هستند که انواع مخترعات در خصوص حمل و نقل توپ و فشنگ و سایر آلات و ادوات جنگ نموده
باشند که هر یک مناسب احوال و سهولت حمل در آن بوده باشد و جاهل را نباکنند و با این سبب در هر حال از احوال رزم ... نموده

و باین سبب تشویق و ترغیب خصم جویند لهذا آنچه از فنون صنعت کشیده‌ام در ذکر تجربیات

تازه هست

صاحب منصبان دیگر مطلع نمی‌شدند هزار و دویست و سی و چهار هجری بخیال من چنان رسید که چون روز به روز که فشنگ را از مرکز معین حرکت
بخلاف زور گلوله توپ به دو فرسخ رسانید بدین سبب روز در آن مطلقا کم نشود و به آسانی میدان فشنگ را مطلقا دو فرسخ از اوقات
حرب قسطنطنیه چند سال در مصارف جنگ با فواید خوب استعمال کرده و توپ چون سبب زور با ربط تیر آن خطیر در آن اطلاع شده آن را
بنا بر عادات است اولاد در این اوقات مطلقا بلغراد استعمال کرده فشنگ [illegible] تجربه خاصی بتوان کار [illegible] برابر حکمت [illegible]
لکن چون من بسیار مشغول بوده چگونه چه زور و چه فشنگ و چه منزل آنها معین نمایم و قانون کلیه برای آن معلوم که جزای آن را وزن معین
و زور و منزل و مسافت از احدی مشخص نشود چون اختیار اهتمام در فشنگ در ایامی که نشسته در حکمت [illegible] از اوقات جزئیه
بوده و بسیار انسلاطا آنها که کیک و منزل آنها را از بسیار زرع نموده است دیگر نیز آن شمردم چندین سال قبل از این در قورخانه پادشاهی
ساختن فشنگ بزرگ را چندین قسم امتحان کرده و بهم نرسید بعضی امتحان مباشرین امور قورخانه بجا نرسیده با وصف اینها
باز یقین داشتم و قوت از ربط او بغیر دیده نمی‌خواهد بجای رساند و وزن فشنگ و منزل آنها را پایه اعلا باید و حالا معروف است اول
لهذا خود معظم شما را عزم را جستم معلوم که خود بنفسه با تجربه این کار باشم چون مطلب اول تعیین منزل فشنگ بود بنا بر این از بزرگترین
فشنگها را آزموده با قید انتقد با نظر خودم و پس از آن از روی علم ساختم و همگی را باز از آن جمله شصت زرع مسافت طی نمایند چندین
نوع دیگر برای ترتیب دادن این مطلب بخیالم آمد همه را یک یک تجربه کردم در تفصیل آنها در این مقام باعث تطویل کلام شود بالاخره
منزل بعضی فشنگ را شصت زرع و دو هزار و پانصد زرع رسانیدم و معلوم نمودم که با نسبت اندازه زیادتی طول و قطر آن زیادتی شود
در تجربه و امتحان هر قسم از اقسام فشنگ چند صد دانه خرج نمودم و به یک خاصی رسیدم و در حین ماده و مایه اجزای فشنگ زور در
توجه نمایم و هر نوع دقت در وزن و در منزل آن قرار شود و قبول توان نمود و استادان کار آزموده و کارروان قورخانه مبارکه
قابل ایمنی [illegible] را تعلیم توانند فشنگهای بزرگ بهر قطر و اشکال [illegible] سازند بنا بر این مراتب عزم و نیت خود را
ناظم امور قورخانه بار بار عرض داشته عاقبت نمودم که ما قوزن یا چند عدد فشنگ بزرگ در قورخانه لازم و تجربه نمایم بعد از حصول
اذن اولا فشنگ بزرگ آنها که از شش پوند بزرگتر نبود تجربه نمودم که [illegible] بار آن از شصد زرع مسافت نبود در اندک وقت

بهمان

هان قسم فشنگ را به دو هزار زرع مسافت رسانیدم و مراتب سلامة الوجود با تشویق دولت رسانیده معروض داشتم که بنده زرکلان را
بزور آتش فشنگ جنگی از فرمایند کارخانجات لشته قورخانه ارباب بهم آمده و بچشم خود زور و قوت فشنگ را ملاحظه کرده
همان ساعت حکم بالاذن تهیه اسباب محاصره بنده رمز و اسلا انجام و بنده و از اتفاقات غیر جنسه این تجهیز و درست غروب
همان سال با تمام رسید و کشتیهای بزرگ و کلاب جنگی در بطالبند رمز و را آماده جنگ شدند و بنای حمله و در یورش تالار و اول صبح
تا غروب آفتاب هوا خیلی صاف بود من خود استعمام نموده همه چیز را از جای مناسب خود قرار دادم و در آن شب در بطالبند نشسته
بعد اتمام تمام خود سر قسم یکدفعه هوا انقلاب بهم رسانیده باد تند مخالف وزیدن گرفت و چنان شدت کرد که سردار جهازات جنگی
لابد شده حکم کرد که مجموع کشتیهای جنگی بزرگ و کلاب مراجعت کرده در یکجا جمع شوند و وزیدن باد تا صبح مرتبه شدت داشت
صبح چند کشتی کوچک بر آب شده و عساکر بحری ترک جنگ کرده مراجعت نمودند و آن سال محاصره را موقوف داشتند و در بهار
سال آینده بکوچ و تدبیر تازه برای ساختن فشنگ بزرگ به هر چه از کار آن حاصل کرده مشغول ساختن فشنگ بزرگ
شدم بعد از اینکه وقت بعض سوای کاغذ لوله آنها را از آهن ساخته و وزن فشنگ را بیشتر رسانیدم و بقدر چهار فرسخ و چهار یک
نوری شتابی و ماده شش مثقال باشد و تقریبا بقدر وزن و اجزای گلوله آتشی موجود است و از بخاره بزرگ قطر آن در صبح
باشد انداخته شود و مسافت و منزل این قسم فشنگ را به هزار زرع رسانیدم و همچنین تجربه بعد از آن هم در این مرتبه قدر و سازی
چون فشنگ در قورخانه قرار داده نموده تکرار لزوم شد لهذا قدری چوب را از بیست و پنج تا یازده بار رسانیدم چنانکه طول فشنگ
سی و دو پوند را تقریبا طول فشنگ هیجده و بیست در قورخانه اول بود قرار دادم و این عمل جزئی کار جملی و نقل فشنگ سلطانیت را آن نحو
الجمله بعد از ترتیب موزون این اسباب و آن تدبیر کار را بار دیگر تجدید محاصره بنده رمز و لان افتاده کیفیت را بکارگزاران امور قورخانه و توپخانه
معلوم ساخته بعد از تحقیق و تجربه مشغول شده ارک بلند محاصره شدند و هر چه اسباب و آلات ضرور به لوازم رسانیدند و لکن از اتفاقات اینکه
این عزم و اراده تا نهایت لذت فرصت بخشید چنانچه مجموع آنها با احتیاج در فصل مناسب به انجام رسید و همینکه عزم محاصره
جزم گشت گفتگوی مصالحه در میان آمد و یکی از امرای انجام مصالحه بپاریس مأمور گشت و همان ساعت حکم توقف و دست باز داشتن
از جنگ رسید تا فصل تابستان گذشت و فصل پائیز داخل گشت و ایلچی فرنگ مراجعت کرده باز مجددا حکم شروع
بجنگ و اتمام امر محاصره در رسید در یازدهم میزان آن سال عساکر ما ملا مقابل بنده رمز و در رسیده از خوف اینکه مبادا از هوا

انقلاب هر ساعته‌ای شب و روز به نحوی حمله که اشتهار یافته بجهت کشتی و سایر ملزومات آنها برداشته [illegible] مزبور شده مشغول
از قبیل فشنگ و بمب و نظام و قاعده و ترتیب کار تازه بهتر از آن ترقی یافته در مسافت دور فشنگ به قلعه بندر مزبور انداختند
هراس و نهیب و وحشت اهل قلعه از این نوع آتش تازه به مرتبه اعلی رسیده و اهل قلعه چندان مضطرب و پریشان گشته که یک گلوله از قبیل
این فشنگ از قلعه به آن طرف انداخته نشد و کمتر از ده دقیقه بعد از رسیدن اول آتش گرفتن شهر پیدا گشت اگرچه به تفصیل خرابی
و خسارت بطور صحت معلوم نشد ولیکن از اشتعال شعله آتش تا آخر روز ده ساعت کشید معلوم شد که ضرر آن جز اینکه به یقین بغایت
به مرتبه تنقیص رسید به عین حالی ظاهر گشت که در لشکرگاه بندر مزبور چند کشتی از کشتیهای کوچک خصم غرق و ضایع گشته و در میان قلعه
و بندر مزبور یک [illegible] عظیم از عمارات عالیه و بزرگ خانه و انبار و توپخانه آتش گرفته سوخته بود و خرابی بسیار به عمارات
از بالای کشتی فشنگ‌انداز به معاینه نشان داده شده و چیزهای دیگر و [illegible] خرابی [illegible] بیرون شهر و بندر مزبور [illegible] این [illegible] از وقوع
این حادثه یکی از امرای دولت انگلیس باسم [illegible] از بندر مزبور [illegible] که پایتخت فرنگ رود
و حاکم بندر [illegible] دو [illegible] توپخانه [illegible] دار الخلافه [illegible] قرار تعیین [illegible] دیگر [illegible] کیفیت آن نوع خسارت
منتفع شود صاحب رساله گوید این نوع [illegible] خصم [illegible] از سبب این حمله اول خسارت و ضرر [illegible] رسید
و [illegible] جهازات جنگی [illegible] علم [illegible] کرده [illegible] اطلاع خصم قوت [illegible] داشته است در دربارگاه آتش فشنگ
بیان [illegible] جنگی [illegible] و اگرچه [illegible] آتش [illegible] غرق محیط
[illegible] و همین [illegible] فشنگ جنگی [illegible] معلوم گشت [illegible]
اهل قلعه مزبور [illegible] آنها [illegible] که [illegible] قاطع [illegible] فشنگ بجه مرتبه [illegible]
اهل شهر ترسیده [illegible] اگر یک دفعه هم [illegible] آتش [illegible] در شهر و در لشکرگاه هیچ چیز باقی نخواهد ماند و همه آتش خواهد
گرفت بعد از این تجربه و امتحان [illegible] فشنگ به عمل آمد استعمال آن در چند قلعه دیگر و در روی آب اتفاق افتاد و در همه آنها
منفعت آن معلوم گشت و از آن [illegible] روز به روز فشنگ جنگی [illegible] شهرت [illegible] الحاصل [illegible] جنگ [illegible]
[illegible] حکم [illegible] صاحب [illegible] فرستاد و [illegible] فشنگ جنگی [illegible] مأمور سفر [illegible] بودند در این
سفر [illegible] فشنگ جنگی تنها از کشتیهای آتش [illegible] در این سال

[illegible]

لشکر بحری [illegible] حکم [illegible] رسید [illegible] فشنگ جنگی و ملزومات آن لشکر [illegible] کار [illegible] بسیار
[illegible] فشنگ انداز [illegible] توپخانه [illegible] کرده [illegible] سرکردگان [illegible] بار [illegible]
[illegible] فشنگ [illegible] جنگ [illegible] بسیار بسیار [illegible] فشنگ انداز
[illegible] سرکردگان و افراد [illegible] و این سبب [illegible] انگلستان
از [illegible] حکم و اجازه [illegible] لفظ [illegible] و این سبب در سال [illegible]
[illegible] فشنگ انداز [illegible] در میان جنگ کشته گشت و [illegible]
[illegible] صاحب رساله گوید [illegible] اول گشت [illegible]
[illegible] و [illegible] لشکر [illegible] کارکنان [illegible]
[illegible] فشنگ [illegible] آتش [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible] کارکنان [illegible] صاحب [illegible]
در [illegible] کارخانه فشنگ سازی [illegible] کرده است [illegible] از این سبب [illegible] رسید
و آن [illegible] کارخانه [illegible] ساخته [illegible] مصرف شد

جز از [illegible] فشنگ جنگی [illegible] آتش گرفتن [illegible] داشته [illegible] مقصد [illegible]
از فشنگ [illegible] جنگهای روی [illegible] فشنگ [illegible] آتش زدن
از بالای کشتیهای بسیار کوچک [illegible] کشتیهای بسیار بزرگ [illegible]
فشنگ [illegible] ضرورت [illegible] کشتیها داشته باشیم
چون [illegible] بزرگ [illegible] کشتیهای کوچک [illegible] مقصد [illegible]
[illegible] فشنگ [illegible] از هر قسم [illegible] کشتیهای کوچک می [illegible] فشنگ هم تجربه [illegible] شده است [illegible]

انجبار های بزرگ که در اکثر مقامات نیاز از انهاست چنانچه رابطه انداختن این فشنگ در چند دقیقه از شیشه های کوچک آتش و کارخانه
فیل که در بار توپ و خمپاره بزرگ گلوله از شیشه های بسیار بزرگ خیلی انداخته شود لهذا بنا بر مخصوصه در معرکه که با رانیدن گلوله از شیشه های
بزرگ سوی مقصد از جمله کارهای قوة ضروری جنگ نسبت محکم شود با مثل یک کشتی کوچک بالا رجای چند عدد توپ کوچک نشود میتوانیم
وضعی با فشنگ خود و تهیه جنگ نمائیم و در یک دفعه بیست عدد فشنگ سر دهند هر جا که خواسته باشیم از آن جنبد ازیم بنا بر این اگر
چنانچه ده عدد کشتی کوچک بالا بطریق سلک نمائیم ابتدا در ساعت چند دقیقه بسهولت تمام میتوانیم دویست عدد فشنگ سر دوبیار جنبید ازیم
و هر یک از آنها در زور و قوت برابر گلوله توپ است از گلوله های جان خلاص در داکشتی و از خمپاره های بزرگ و قطر آنها ده
اصبع بوده باشد انداخته شود و حال آنکه از ده عدد کشتی بزرگ و در هر یک خمپاره های بزرگ گذاشته باشند نهایت قدر گلوله میان خلاط
کمتر از در ساعت نتوان انداخت و بخلاف آن را این در ساعت قدر هزار و بالاتر که ... از دویست فشنگ سر ...
از همان شیشه های کوچک در نهایت سهولت میتوانیم ... ایم خصوصا در ... که خواسته باشیم قلعه های بسیار محکم سواحل دریا و بندرهای
عظیم را با عساکر بحری محاصره نمائیم و کار منجر بجائی شود در سوزانیدن قلعه و بندرها از جمله مقتضیات مقام جنگ باشد در چنین
مقام تجربه و امتحان معلوم کرده ایم بلاشک و شبهه اسبابیکه در این چند زمان بعضی خصن کار را داریم هیچ یک بهتر از فشنگ نخواهد بود
و هیچ یک از آنها در زور و قوت فشنگ را نخواهد داشت

مصنف اوراق چنین بیان نماید که در باب استعمال فشنگ بجهة محاربات روی دریا اصلا ملاحظه عدم قهقرای آنرا قرار داده ایم
و بدین سبب فشنگ را در روی دریا برای تسخیر بندرها و برای خراب کردن قلعجات سواحل دریا ترجیح بسیار از اسباب دیگر
در محاربات استعمال شده داریم زیرا که قهقرای آنها در اکثر مواضع جنگ مانع از شرف کارهاست ... مصارف
فشنگ در مغازه خشکی علاوه بر منفعت عدم قهقرای آن نفع عظیم دیگر دارد که در صرفه داری با فوق آن در امور لشکریه متصور می شود
و آن نفع عظیم این است که زور بر پریدن و حرکت فشنگ از مرکز بسوی مقصد از زور ذاتی خود اسباب آن است و بدین جهت توپ و عراده
بکار نمی آید و این صفت باعث اصلی رجحان استعمال آن در محاربات بریه شده است بنا بر این لازم است که اول منفعت استعمال
فشنگ را در محاصرات برشته بیان بیاورم و ثانیا هر چه منفعت از استعمال آن در عرصه جنگ بعمل می آید ظاهر و آشکار سازم

در

در بیان وقایع اتفاقیه بعد از وفات خاقان مغفور اعلی الله مقامه

از جمله شاهزادگان که داعیه اظهار حیات بعد از وفات خاقان مغفور در خود میدیدند در سالهای ...
این سوداهای خام بچه و با این اموال بی آل ما لها انداخته بودند یکی ظل السلطان بود که سر و روغرور
پول خزانه بود و رغبت آشنا و بیگانه بعد از انتشار این قضیه بند از کیف بی رنج بر گرفته دست
بذل بحکام ولایات و لشکریان گشوده غافل از اینکه فسینفقونها ثم تکون حسرة علیهم با آسانی
وجه گزاف باطراف و اکناف رسانید در سرای نعمان رفته بود و آب زده سبحان الله
زهی تصور باطل زهی خیال محال راند عیش کجا قاید جیش تواند شد مصاحب چنگ زنان و
مصلح جنگ زنان را با کار مردان چه کار این مناصب با آنان مناسب است که با بعض افغان
سر و کار دارند نه افغان بعض و جفان صحیح جلوه آرند نه جفون مریض بالجمله معدودی
از کسان و ناکسان مانند نمکدان دکه حلوائی بفریب و گول واخذ مال و پول جمع آورده دست
تصرف بدیهیم و کلاه دراز و پای جسارت بر تخت و کلاه فراز نهاد و از طرف فارس نیز
حسینعلی میرزا فرمانفرما که باعتقاد خود برای چنین روز ذخیره اندوخته بود و فکر غزا را مانند
بکر عذرا دانسته دعوی سلطنت کرده بخیال جمعیت و قشون افتاد و این دو از شاهزادگان
بالصراحه غرور پادشاهی در سر داشتند و برخی از شاهزادگان دیگر در جزو بخیال سنجیدن
عرضه و عداد و تدارک و استعداد خود افتاده متحیرانه هر زور فکری میکردند و رائی درمش
بیکر فتنه و فی الواقع اگر گوش هوشی داشتند علانیه و فاش از لسان غیب میشنیدند که ... بود کرشمه و
ناز سهی قدان کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما امور شاهزادگان بدینمنوال بود که ... گرفت
اما امور لشکری و رعیتی چنانکه اغلب ایلات صحرانشین و طوایف کرد و ترک ولایات خمسه و قزوین
آغاز تاخت و تاز و دست بر خون و مال مسلمانان دراز کرده فتنه و آشوب در تمامی ولایات
بجان بیدار شد که کس بخواب ندید اما بحمد الله که این فتنه و آشوب شامل ...

بود که پر زور بالا گیرد و پر زود فرو نشیند

بر ارباب ذکا مخفی نیست که خواست رب الارباب سوق تهیه اسباب است
و حاجت برهان در این باب نیست چه بعین عیان مشاهده کردیم که سرکار اقدس همایون اعلی
بعد از مراجعت از سفر خراسان با آنکه ملتزمین رکاب نصرت انتساب هنوز از صدمات آن سفر
نیاسوده و چندان مهلتی که نظم کلی در امور آذربایجان بهم رسیده از منافع آنجا جبر کسری شود
مقدور نشده بود که این قضیه هایله منتشر شد سرکار همایون با آنکه زر و سیم نداشت هیچ باک
و بیم نداشت اعتماد او بخدای واحد بود و نیت پاک خود چه از بدو امر که پای مبارکش
رکاب آشنا شده و دست همایونش شمشیر گرا بجز حفظ دولت و دین بچیزی همت نگماشته
و از مکنت و ثروت آرزوئی جز نشر عدل و انصاف نداشته در مراعات قشون و نوکر جان
آماده و ایستاده دست و دل و روی گشاده که هیچوقت دست کرم از بذل درم
کوتاه ننموده است آنچه دیگران بخیال محال می اندوختند ذات همایونش بصرف حال می فروخت
از مؤیدات اقبال یکی این بود که چون در غیاب موکب همایون تطاولی از سرحدات روم
بتجار آذربایجانی روداده مال بسیاری از آنها نهب و یغما رفته بود بعد از ورود موکب مسعود
امیر الامرا العظام محمد خان امیر نظام را برای استرداد اموال و قرار نظم امور سرحد با سپاهی
مستعد مامور فرموده بودند که فراهم آوردن تمام آن جمعیت در اندک مدت مقدور نشده و مایه انتظار
و تعویق کار بود بعد از آنکه این قضیه مسموع و آشوب و اختلال ولایات معروض افتاد فورا باحضار
امیر نظام حکم اقدس صادر شد و از آنطرف نیز در مدت چند روز از سرباز نظام و سواره
خون آشام و توپهای آتشبار و قورخانه و سایر اسباب کار فراهم آمده از سان حضور خورشید ظهور
گذشت و بطالع سعد که مدبرات و مؤثرات کواکب نظر کلی بنظم عالم داشت پای همایون بر فراز
تخت سلطنت نهادند و دولت نوبت صولت نواخت و اسلام اعلام برتری افراخت جمیع
امرا و اعیان بخاکبوس پای همایون مستسعد شدند و عیدی از نو پدید آمد که طرفه تماشا داشت

وضیع

وضیع و شریف بزرگ و کوچک رسم تهنیت بجای آوردند بل زنها و بچها در برزنها
و کوچها یکدیگر را مبارکباد گفتند فانظروا الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها
و موکب همایون بفیروزی بعد از دو روزی نقل مکان بخارج شهر فرموده چند روز در آنجا
برای تتمه تدارک قشون توقف و از آنجا بمعاونی تاییدات سبحانی و همرکابی بخت و اقبال
پادشاهی کوچ بر کوچ عازم مقر خلافت گردیدند و شیر جنگی و چاکر فرنگی سرلشکری را با توپهای
آتشبار در مقدمه سپاه خونخوار مامور داشتند و از آنطرف اهالی عراق دیدها در راه داشته
و دیدبانها در گرد نگاه گماشته بودند که از آذربایجان چه ظاهر خواهد شد همینکه سرلشکری
با توپ و توپخانه بقاعده نظامی وارد خمسه شد و ورود موکب همایون معه افروز و دوره دیده نیک
گردید فتنه جویان هنگامه طلب سر خویش و راه خود در پیش گرفتند بمضمون این بیت
صادق آمد که نقدها را بود آیا که عیاری گیرند تا همه زرق فروشان پی کاری گیرند
ظل السلطان که از شکستگی آذربایجان مستحضر و چنان معتقد بود که موکب همایون را در این سال حرکت
از آنجا متعذر است و برای تهیه جاه و جلال او را وسعت و مجال خواهد بود اما غافل از اینکه
خواست خدای عز و جل بسعی بنده ضعیف مبدل نخواهد شد مکروا و مکر الله والله خیر الماکرین همینکه
از عزیمت موکب اقدس واقف شد فورا از متفرقه اکراد و الوار حتی الاغجیان خارکن و مزدوران کارکن
جمع آورده با امامویردی میرزا مامور و چون میدانست که مقابله او با آن نیر تابناک بعینها مثل جلوه سها در برابر آفتاب
یا چراغ در برابر ماهتاب است رکن الدوله را قبل از آن در لباس تلبیس بطوریکه در ظاهر آزاد
رنجیده خاطر و بذیل عنایت آنحضرت متمسک آمده در مقدمه روانه ساخت که تا موکب اقدس
باصلاح عطف عنانی فرمایند بعد از ورود رکن الدوله موکب همایون چون دیدند که مکر و تلبیس در امر آنجمله
مثل خطرات ابلیس در نزد بسمله است سکوت و رخصت معاودت نیافت و بقراول احترام
معزز شد و امامویردی میرزا با قشون ماموره چند منزل پیش آمده همینکه بکمیزلی اردوی نصرت رسید

بطوریکه صدای توپهای صاعقه بار بگوش لشکریان او میرسید یجعلون اصابعهم فی آذانهم من الصواعق
تاب نیاورده خوف و رعبی در دلهای ایشان حاصل آمده کمتر از عقب رفتند رعب و هراس
گران بعزوه حراب داد بر اعدا فدای نصرت حصار و در همانشب ملک جمعیت او از هم
گسیخته هر یک بسمتی گریختند و اما موروی میرزا خود ناچار بذیل عفو و اغماض خدیوانه تشبث جسته
شرفیابی رکاب مستسعد گردید و چون این خبر بدار الخلافه رسید ظل السلطان کار از دست داده انگار
مانده محمد باقرخان کوتوال قلعه دار الخلافه فوراً برای نگاهبانی او جمعی از تفنگچیان قلعکی معین کرد
که تا ورود موکب مسعود با کمال شوکت ملوکانه یا تادیب زرگانه هر یک صلاح دانند درباره او مقرر دارند
و موکب همایون اعلی با فر و شکوه انبوه در روز نوزدهم شهر شعبان ۱۲۵۰ تشریف نزول اجلال بدار الخلافه داد
در شهر آمنی از نو پدید آمد و همگی اعیان و اشراف و کسبه و اصناف باستقبال استعجال نمودند دشت
از رنگ اسبان سواران دلاور شهر از قد رعنای جوانان دلارا باغی است بیاراسته در عرصه جنت
چرخی است بیاراسته از مرکز غبرا هر سو نگری ماهی است آراسته زرین هر جا گذری سروی است برآسته زیبا
مهر و مه و پروین همه در جوشن فولاد سرو و گل و نسرین همه در سدره و دیبا یکقوم گزیده سراسیمه بتحیر
یکقوم گزیده لب دیوار تماشا سرکار اقدس همایون با شکوهی از حد افزون وارد مقر خلافت عظمی شدند دار الخلافه
صانها الله عن الآفه از فر وجود مسعود در فصل دی و شتا مرآت شتی تازه تر از گلزار اردی بهشت
گردید و در همان روز پای فلک فرسا بر فراز تخت کیانی نهاده شاهزادگان و امرا و اهالی صدقات و آشنا سر بند
پای تخت پادشاه جوان بخت سوده و هر یک علی قدر مراتبهم بخلاع آفتاب شعاع و اسباغ مکرمات
ملوکانه سرافراز گردیدند و حقیقت گویان تاریخ جلوس همایون را ظهر الحق یافتند

در بیان وقایع سال فرخنده فال قوی ئیل مطابق سنه هزار و دویست و پنجاه و دو هجری

سابقا اشاره رفته بود که حسنعلی میرزا فرمانفرمای فارس مرحله جلوس را حجله عروس تصور کرده تهیه اسباب سلطنت نمود
در اوایل این سال جمعیتی فراهم آورده با حسنعلی میرزا برادر خود بجانب عراق مامور داشت و از طرف سرکار اقدس اعلی

بعد

بعد از ورود بدار الخلافه برای نظم ممالک فارس و آنحدود و قلع اشخاص منوچهرخان معتمد الدوله را مامور
و دسته نظری را با توپخانه و منصورخان فراهانی را با سرباز او جمعی خود متعاقباً روانه داشتند
و علاحسین خان سپهدار را از رکاب مامور فرمودند که بعراق رفته سرباز آنجا را بزودی تدارک دیده
در عرض راه بنظری ملحق شود و بلکل مقرر شده بود که نظری در راه انتظار رسیدن سپهدار
و جمعیت عراق را بکشد اما بعد از آنکه نظری بمنزل اصفهان رسید و خبر آمدن جمعیت حسنعلی میرزا را
بجانب اصفهان شنید توقف را خلاف حزم دیده بسرعت و تعجیل قطع مسافت کرده منتظر قشون
الحاقی و سپاه عراقی نشده باستقبال جمعیت حسنعلی میرزا استعجال نمود و در عرض راه بیکدیگر
ملاقات اتفاق افتاد نظری از راه فراست دریافت کرده بود که هرگاه این توپخانه و استعداد
در بدو امر بنظر آن جمع که تحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی در آید بی جنگ و جدال امی تنازند و تن بتاراج دهند
و جهت ایلغاری و چاپاری او ضایع ماند لهذا در اول جمعیت قلیلی با بال بنه و یکدو عراده توپ از بلندی
بنظر آنها جلوه داده موجب جرات و جسارت آنها شده تصور کردند که مایه عدد و مایه استعداد او
همین است و بس امور تضحک الثکلی منها و یبکی من عواقبها اللبیب متهورانه پیش آمده در زمان
مقابله آن جمعیت را با تشهرا از دو ساعت پیش نداشتند و چون از فراز و نشیب گذشته میدان مسطح
هموار رسیدند دیدند لشکری کانهم بنیان مرصوص بقاعده نظام آماده و ایستاده فوراً شعله توپ
زبانه کشید از همان توپ اول شیرازه نظم شیرازیان از هم پاشیده رو بگریز نهادند و
حسنعلی میرزا رو بطرف فارس گریخت نظری او را تعاقب کرده همینکه نظری بقریه اماره رسید
در اینجا مشخص کرد که حسنعلی میرزا از جاده متعارف نرفته از بیراهه روانه شده نظری نیز از بیراهه
همه جا بر اثر او میرفت چون حسنعلی میرزا از آثار تعاقب نظری مطلع شده پا بدامن کوه نهاد
و نظری نیز مانند شیر گرسنه که از پی گور رود از پی او بکوه رفت و حسنعلی میرزا افتان و خیزان در دره‌های

کوه و مستغنامات پرستوه بهر قله و شاخ و هر رخنه و سوراخ چون صعوه که از چنگال شهباز
گریزد پناه میجست و باز میجست الغرض آن شب حسینعلی میرزا و نیریزی هر دو بدینطور در آن کوه
تا صبح بسر برده صبحگاهان که آفتاب از کوه بالا آمد حسینعلی میرزا از کوه پائین آمده رو بفارس
گریخت نیریزی همچنان از عقب او روانه شد و چون بحکام مأمور ساختن معتمدالدوله فرمانهای چند
باعیان فارس صادر و از جانب اقدس پادشاهی مقرر شده بود که آنها را در فارس مقید و محبوس سازند
بعد از آنکه حسینعلی میرزا از چنگال نیریزی گریخت و بفارس آمد حکم همایون مانند قضای آسمانی بچاکران فارسی
درباب گرفتاری آنها رسید فوراً آنها را امتثالاً للامر الاقدس مقید ساختند و بدربار
آسمان مدار اعلی فرستادند و چاکرانی که برای نظم فارس و کرمان مأمور بودند بانجام خدمات محوله
پرداختند و امن و آسایش کامل در آنجا حاصل آمد و بعد از تسخیر و نظم آن صفحات سایر ارکان
اطراف که انتظار گذشتن این کار داشتند و آنچه باید دانست دانستند هر یک بر دیگری
سبقت کرده بعزم خاکبوس آستان اقدس شتافتند و باستسعاد شرف اندوز دربار آسمان
مدار شدند و دیری نکشید که تمامی ممالک در تحت اختیار و از جمیع آشوب و فتنها
برکنار آمد و بعد از اینطور نظم و آسایش در ممالک چون چند ماهی گذشت در اوقاتیکه بجهت شدت
گرمی هوای دار الخلافه سرکار اقدس همایون بباغ نگارستان خارج شهر تشریف فرما بودند بسبب غفلت
و عطلتی که در امور از قائم مقام بظهور رسیده و موجب تغیر خاطر مبارک شده بود در بیست و پنجم صفر او را
از شغل و عمل معزول و بحبس ابدی او فرمان دادند و هر شغلی را بوجهی شایسته درخور شایستگی هر کس
محول فرمودند که لا یسبقونه بالقول و هم بامره یعملون در مدت چند روز حکام هر یک از ولایات مشخص
و قرار هر امور هر جا بطوریکه مقتضای وسعت و مجال بود داده شد تو چون اوایل سرطان رسید
و در این سال ناخوشی در شهر پدید آمده بود و موکب همایون اراده حرکت بجانب ییلاق داشتند
و بعضی از شاهزادگان که وجودشان در غیاب موکب مسعود موجب افساد و باعث اتلاف
خود آنها

و جمع بزرگان [illegible] از دنیای [illegible]
بعلائق جان [illegible]
[illegible] و بعضی خان [illegible] و شیخ [illegible]
[illegible] شتافتند و قلعه [illegible]
و قلعه [illegible] محکمه [illegible]
[illegible]
منقطع از [illegible] گشتند

خود آنها بود در همان روزها باردبیل فرستادند که در آنجا متوقف باشند و در پنجم ماه ربیع الاول
از نگارستان بجانب شمیران حرکت فرموده از آنجا نیز بمنزلگاه امامه کوهستان تشریف فرما شدند و قریب
دو ماه در آن معموره خلد نشان که در هوا و صفا رشک ذات العماد و مصداق بیت صاحب
ابن عباد بود قطعات ثلج علی ارجائه کأنها صحایف کافور علی طود عنبر توقف فرمودند
و چون در اینمدت هر گونه بذل و جان و امر و فرمان و قرار ملک و مملکت و نوکر و رعیت بود سرکار
اقدس اعلی خود بواسطه متحمل بودند از چاکران دربار شهنشاه زمان بشارت تفویض رایت مصطفی
هر کس خود را اگر از غیر فرار و انسته طمع منگاری این دربار آسمان مدار داشتند اما غافل که نه
هر حامل سر قابل سر تواند شد هر کرا اسرار کار آموختند مهر کردند و دهانش دوختند
تقوی و دیانت و صدق و امانت اولین شروط سر است سخن سربسته گفتی با حریفان
خدا را زین معما پرده بردار بی پرده و آشکار آنست که حامل سر باید الحق مثل جناب کامل
مکمل علامه عالم مطاع الکل فی الکل عماد المجد و الفضل فخر العز و الاقبال و قرة الشوکة و الاجلال
جناب حاجی میرزا آقاسی دام جلاله باشد اگرچه طبع شریفش از ارتکاب اشغال دنیوی کاره اما
کلام بزرگانست که دنیا تارک خود را طالب و عاشق خود را تارک است اگر کسی در خود نظری با
از وسعت دستگاه فضل او خبری داشته باشد میداند که چرخ برین و آنچه بود درحیش
و آنچه خرد نام نهد عالمش در وسعت ساحت فضلش کم است آن همه چون قطره و او قلزم است
و میداند که توجه او باین عالم از قبیل اقتصار از کل ببعض و از کثیر بقلیل است
حسن دنیا عاشق دین را کجا افتد پسند گرگ یوسف دیده کی افتد بفکر گوسفند
لاجرم حسب الامر پادشاه دین پناه ابد الله عیشه و اید الله جیشه جناب معظم الیه

بانجام امور ملک و مملکت را که در حقیقت محافظت اسلام و مسلمین و حفظ شرع و دین است
متحمل و متقبل گردیده بعد از مراجعت از امامه کوه اسان شکلها آسان شده در مدت قلیل سبی خاب
معظم الیه مصالح و اسباب دولت از توپ و عراده و باروط و سایر ملزومات قورخانه موجود
و فراهم آمده نظمی کامل در امر قشون و نوکر و رعیت و کشور حاصل آمد و مخصوصه رفاهی برای رعیت
ممالک بهم رسید و مساوات و عدل و انصاف بطوری مرعی و معمول آمد که ظلم و اعتساف از قوی
بضعیف نرسید بل مظلوم مکافات ظلم سالف از زمان از ظالم انتقام و کیفر خواست
در بیان وقایع سال همایون فال ما محمد لله علی شه وجوده تحریک و عزیمت موکب اقدس اعلی بجانب گرگان
در اول سال همایون فال هجی بل عادت تحویل جون اعزاز و اجلال پادشاه انجم و در هنگام
حمل مدرجه کمال رسیده و نعما گران دی و بهمن مانند ترکمانان یموت و گکه بی اعتبار و بی سکه شدند

مژده رسان در رسیده باد بهاران — بر در درگاه پادشاه موید
کاین همه گسترده دشت از گل و سبزه — کوت دیبا بردی فرش زبرجد
تو که نزهت سمند تیز تک شاه — یکدو سه گامی بکوه و دشت خرامد
یا که کند از برای نظم یکی عزم — رای همایون او بجانب سرحد
بخت موافق اگر که نهضت گرگان — فتح مساعد اگر عزیمت مشهد
کیست ندانی بنام آنکه بدوران — گشته بتقدیر کردگار موید
خاتم پیغمبران و ختم سلاطین — این دو موید بنام هر دو محمد
زان شده آیات حق صدق مبین — زین شده بنیان عدل و داد مشید
شاهی این یک ملک شرق و مغرب — بعثت آن یک بسوی احمر و اسود
جمع در این از صفات آنچه بود خوب — دور از آن از خصال آنچه بود بد
بار خدایا قوام دولت شه را — دار بدوران روزگار موید
تا بفزونیست طول دهر بیفزای — عزت جاهش بجاه محمد

بواز نظم جمیع ممالک محروسه جائیکه اختلال آن آستدعا باشد حدود خراسان و استراباد و مازندران
بود و اعیان خراسان از نخبه و تربت و ترشیز و ترکمانان لور و تکه و اوزبک و فغان و هزاره
از خارج نیز اغاز خود سری گاه و بهر جانب تاخت و تاز کرده دست تعرض بعرض و مال خراسان گشوده و اشرار
فساد در اقطار بلاد نموده نواب قهرمان نیلا و الا خراسان برفع دشمن داخل و خارج همت گماشت
و آرام و آسایش رعایت در امور و خلع داده ترکتازی و مشهم نگاری و بیهمرشانیته از دشمنان خارج
بعمل می آورد چنانکه روزی نمیگذشت که از کشته های الامان و ساده ملک طوس مصرع چاد
در طوس نشده و کمتر روزی بود که سرها در نیزه ها و اسیرها در قیدها ارسال دربار همایون میداشت
صید شهان جمله وحش و طیر بود ولیک — صید شه ما است هر چه شیر نر آمد. جائیکه حمل
اختلال باقی مانده بجنوب بود که مصطفیخان حاکم آنجا بواسطه خوف در قلعه آنجا تحصن جسته
نواب والا والی خراسان با قشون معتد برای اتمام امر او اقدام فرموده بود که هم قلع
قلعه مزبور و هم تجرات سرحد استراباد و آنحدود را بازده و از انطرف سرکار قهرمان اول
اعلیحضرت شاهی مصطفیخان قراباغی بحکومت مازندران و عباسخان قاجار را بایالت استراباد
منصوب و مامور فرمودند و نواب اردشیر میرزا را بسرداری گرگان و یموت و گوکلان معین
و روانه نمودند و متعاقباً عمده الخواص حاجی علی صفر را با فوج صالحات بهادران و سواره ماکوئی
و قراباغی و حلاطالش با سه عراده توپ از راه فیروزکوه مامور و غلامان قزوینی و سواره زرزا
با توپخانه از راه سمنان روانه داشتند و حکم اقدس صادر شد که مصطفیخان حاکم مازندران
از قشون دو دانگه و چهار دانگه و اشرف توابع معدودی برای کنار دریا نزد خود نگاه داشته
باقی را بامیری نواب اردشیر میرزا بفرستد و همچنین مقرر شد که عباسخان خود در شهر استراباد
بوده از اعیان آنجا حاجی نجفخان در کنار دریا نزد مصطفیخان و کریمخان ایلخانی در استراباد نوروز عباسخان

مرزی

مرزیان ما

باشند و بسیار سرکردگان استراباد در فرمان تعهدات آمیز صادر و بعضی تشویق آنها بجهت

آن سرحد با مضمون مقرر شده و بر سر شکدی شما را تا با این جهد بر خود واجب میدانیم و

صالدات روس را از قصبه بلاد شمال [illegible] و پنجاه منزل مسافت آوردیم با سواره

طالش و شکی و قراباغ در ولایت آنها شیعه دار المرز است و کوه و دشت و جنگل

و بیشه معتاد ند برای دفع دشمنان ما و رفع اختلال آنجا تعیین فرمودیم باید با خود بیش ساعی

و جاهد بوده با نور چشم ارجمند اردشیر میرزا در این فصل در موسم حصار گرگان است بر سر

ایلات یاغی برود و محمد تقی خان ریش سفید شهر استراباد است اگرچه بظاهر از حلیه بصر عاری است

اما بصیرت او فوق همه است و در این کار خدمات نیک و در این سفر را از او میشنیم

و او از قرار امور آن سرحد نواب قهرمان میرزا حکم های چنین شرف صدور یافته در حول

حکومت استراباد را بعباسعلی خان دادیم و کار مازندران را بفضلعلی خان گذاشتیم و در حقیقت

دار المرز را خاصه سرکار قهرمانی فرمودیم لهذا اردشیر میرزا را بسرداری منصوب و بسمت گرگان

مامور فرمودیم و حاجی علی اصغر را باشه عراده توپ و فوج بهادران و توپچیان هزار جریب

و هزار نفر از غلامان سرکار و علما اقاصا فرستادیم در کار بجنورد گماشته شد همه بیبات [illegible]

و طلا در آن بلاد در شوند و هر گاه نشاط کذ گماشته شد آن بلاد سرداری گرگان و نظم بیوت و کلات

نور چشمی اردشیر میرزا محول داشته خود برای کار کلات و تربت و ترشیز بهر یک از ییلاقات

نزدیک چشمه مناسبتر باشد مراجعت کند تا حاصل در صحرا است علف در جهات و هوا

اعتدال دارد ترکمانان ترخس و طرح و خوانین و اربابان هزاره و افغان با کوشش

با نیا خوش نوعی یا ره فردا در زمستان هر روزه خبرهای بد از جانب آنها نزد بهتر کمه

حالا بالفعل از قتل در خبر رسیده مبالغ معتدبه از مال تجار تبریز در کوهستان طرق بر سبیل

[illegible] فاکه

اقامه و هجده نفر اسرا رکبه و تجار تبریز برده اند و هنوز بها انجاکه از تربت خلاص نشد و لکر فتح کرمان و غیره

نشا بوده خود سری ترشیز کان عربخانه و خواف بلا محمد تقی تنها باب و بک هم در همین اوقات باید اهتمام

کور یا او در یک عهد ببخشد و اسرا را ولکنند یا بفضل خدا در صدد استیصال الیتهم برآییم و اسباب کار

آنجا را مهیا کنیم و لا عهد مرحوم بر بست آورده بود بر بست بجنورد و بر باب افغان هم باید معلوم شود یا بگوید که

بر سر همان عهدنامه که در هرات بسته شده است باید که اگر باشد باید پیشکش و سیراه ندار افغانی بیاورد اگر نیست

از حالا در فکر اسباب کار آنجا باید بود تا بعون خدا در اول بهار عازم شوم قشون خوی و ارومی را باید برای

زمستان عوض کنیم و اگر کار هرات در نظر باشد قشونی که برای آنجا منظور است نصف از آذربایجان مامور

داریم که زمستان در خراسان باشند و از نفر این دو قوجان و بجنورد و سلقان باید انشاالله تدارک آذوقه

زمستان آنها بشود بالجمله این خدمات در عهده آن برادر است و کل خراسان را در عقب سر گذاشتن و خود را معطل

کار ریوت و کوکلان نمودن خلاف مصلحت مملکت است حاجت بعزم و قلم آن برادر نیست و ما هرگز اذن

و اجازت نمی دهیم باید آن برادر مشغول نظم مهمات خراسان بوده بوضعیکه مقرر داشته ام برای انجام خدمات

آنجا مراجعت کند و مکرر خواهد خصوصا با تاخت و تاز این طایفه تحصیل ثواب کند از قزل رباط

تا سرخس ارض عریض است انشاءالله تعالی در زمستان یا تابستان یا پاییز هر وقت اقتضا کند بانجام این خدمت

و تحصیل این ثواب بعلاوه پس از بیان این مراتب سمند تیز تک خامه را بر کر وقایع سال مرور عنان

داده در جاده سطور باین طور جلوه میدهد که اگرچه بار زوده عساکر منصوره و حکام مرزبانان تمام طاغیان طوق

اطاعت و فرمان بصلاح بردن گرفته عرایض ضراعت آمیز از سرخیلان ایلات مرزبانان متوالی و متواتر در بار

اقدس اعلی میرسید و هر رای لی نظمی در امور آن سرحد حاصل آید اما چون فتنه و فساد جمع ذات آن طوایف بود

و رفع این فساد بجمع موقوف بصرامت کلمه و لامرحوم بعضی جهان شاهی تقسیم یافته در فصل تابستان این سال

بجانب ییلاق کالپوش نهضت فرمایند هم امور آن سرحد قرین انتظام و هم مآب هزاره و افغان قلع گردد

باید انجام یابد و باین وسطه در اول این سال هاله ال بحی شهر احکام قضا نظام بحضار عساکر منصوره مکرر صادر

شرف صدور یافت و از جانب نواب دولت علیه نیز اینکه اتمام جمعیت ترکمانان یموت و کوکلان

شد اشارت بلیغانه بعباس خان کفرنگ استرآباد سمت نگارش یافت با مضمون اینکه موکب اقبال

نیز نظم آن نواحی با هشتاد هزار قشون خونخوار در وقت بهار در حرکت آمده دور این زودی رکاب

در رکاب و در ممالک شرق تا آفتاب خواهند آمد و حکم نیست که طوایف یموت و کوکلان را

که آغاز طغیان کرده اند بحال خود گذاشته شوند و حتی المقدور رها انصاف نیست که این خیل

پایمال این سیل شوند در یک نفس و خیرخواهی زیردستان کمتر از آن مور نتوان بود که در هنگام

عبور حضرت سلیمان خطاب لیحطمنکم سلیمان و جنوده بسایر موران رسانید الحاصل تا مددی بخواه

این حضرت و خیرخواه رعیت هستند انشاالله کنید و آنها را از طریق ضلالت بصراط المستقیم

هدایت ارشاد نمایید که مخدوم این آنها زود رکاب قهرمان چنین شود که حاصله بهر از انجمن سعادت

و نواحی آنچه هست از سپاه خونخوار لبریز و تلاطم امواج افواج بکوه و دشت آنها سرریز کند اعتذار آنها

آن هنگام بی فرق شدن توبه طاغی قطعی هنگام غرق خواهد بود لکن مینی را تنها بجاه [illegible] لکن

خاموشی شیپی گناه است بالجمله چون اکثر از سپاه ممالک تا آخر جو بلاد که موعد مقرر بود حاضر

رکاب مستطاب نشده بودند و این تاخیر موجب تغییر خاطر خطیر گردید حکام را تعطیل و اهمال کرده بودند مورد

تنبیه و گوشمال شدند مگر قشون آنهایی که در تربیت یافته قانون نظام و آموخته التزام رکاب نصرت قرین

بودند با بعد مسافت از همه قشونها زودتر وارد دیار خلافت مدار شدند و بفاصله چند روز آنچه

از عساکر منصوره حاضر و موجود بود از ساحل حضور قهرمان گذشته بهمراهی نواب فریدون [illegible] از جمله سلطان مامور

و توپخانه و قورخانه مبارکه را نیز از آن جمله روانه داشتند و سرکار قهرمانی در روز پنجم ماه صفر بعنایت

تاییدات سبحانی با چاکران معهود از جا حرکت نهضت فرمانشاه مقرر فرمودند و تتمه سپاه نصرت پناه

در زمستانگاه فیروزکوه متوالی و متواتر رکاب قهرمانی ملحق شدند [illegible] از فیروزکوه نیز

اینکه

اینکه تمامی قشون ممالک از هر دیار رو بهر محال برجا [illegible] تمام وارد که [illegible] و آن روی

ها این [illegible] کمتر [illegible] فیروز [illegible] ضروره گرده زاد و آب و رنگ [illegible]

موافق در تربیت جسم و روح و گشایش ابواب نشاط و فتوح روضه رضوان را [illegible] سر شوق

و مصداق این بیت لوی دمشق است بلد بها الحصباء در و تربها عبیر

و انفاس الشمال شمول تسلسل فیها الماء و هو مطلق و صح نسیم الروض و هو علیل

چند روز او تراق فرمودند و هر روز فوج فوج مانند سیل و موج در بحر ذخار ملحق شد

سپاه اطراف وارد اردوی همایون شدند و از ساحل حضور مبارک [illegible] گشتند تا آنکه

[illegible] هزار قشون [illegible] حاضر داشته باسم و رسم [illegible] و فرستم آمد لکن [illegible] حکم قهرمانی

و [illegible] با اختصار [illegible] چاکران [illegible] عظام و

خوانین [illegible] اوقات در رکاب [illegible] ملاقات خوش آب و هوا

و تماشاگاه با صفا سفر کرده از عتبه [illegible] اسباب [illegible] معتاد بود در این

سفر نیز التزام [illegible] از اقسام عیش [illegible] تاریخ [illegible] بود

نقد [illegible] جدید طرزی دیگر [illegible] جمال کاهال جهان کامیاب [illegible] قدر و [illegible]

و [illegible] بتجمل و جلال همراه بود [illegible] تختها بر تختها گذاشته [illegible] خاطر از زینت [illegible]

گذاشته با این سبب عدت قشون از صد هزار متجاوز بود و با وجود این جمعیت

انبوه که در کنار تحصیل فیروزکوه بود پاس و حراست نظم قشون بطوری منضبط بود

ه در مدت یک اربعین یک طرفه عین کسی نخوشه ازان محصول تمامت بار بالا
سبزه نما انگشت بواز جمع لشکر فیروزی حکم قدس اشرف صدور یافته تحابانه
وقورخانه اهمیت هیره درسمان قورخانهای شرح امر و فرمان نمود از آنجا حرکت کرده
در سطح رکاب ظفر فرجام ملحق شوند دوسه ماهی آنجا نمانده زنسمات الطاف جناب آصف
در درمیان آنها بود بارها شد موقوف عزیمت همایون بحرات نمی بود مضامین مقرر... بود رسید
مشعر بر یأس از ارتباط های دولت علیه و تجدید عرض موقوفی این عزیمت و همچنین نوشتها
از محمد حسین خان وکیل هرات در تعجیل و اصرار در تشریف فرمائی موکب همایون بآن صفحات
کرده بود تا وقت که نامه گذشته نزول اجلال بآنجا نموده فرمایند اما جواب آصف الدوله
از جانب های دولت آن مدت رسیده ال مرقوم شد اینکه بر کنار از ارتباط های سرکار
اقدس همایون بالها باعث گردد بعد چنین نیت کیست از ما دلسوزتر و در صدق او در بین حضرت
بیشتر کناره از او مکسر هول بر وکیل شد بنده است بغیر از تو عالم دیگری هست
جلوبار کوشش هوش عقول الظرف حرف از ابنعرض نیامده حق ایست رحمعم دنیا
یا نادانسته یا دانا یا مفسد یا بعرض یا آگاهانه یا بیخبر اما مفسد محل توقع
نیست و نادانی و بیخبر موقع بحث نباشد لکن دانایان آگاه و بیغرضان شکوا
بحکم انصاف دانسته و بدانند که بر ضرورت حراسان اهم ضرورات بود دیگری شد
ه اعظم ارکان دولت ابد مدت از استان اقدس رو بکفالت مهم آنجا مامور نمیفرمود زیرو بینی
لکن نظم امور آنجا الزم از سایر امور بود اینک هشتاد سال است که در وصف خونخوار و تصفیه و تشییع دارد ... تنهار

بعد

بعد نظم امور آنجا در جنبش نمی آمد سلاطین ... تا حال حکمائیکه خاتم الکتابات
گماشته از اقبال قشات بهیکه پایه رفیع قلوب و المارات است سر دیدار آنها بیاید
فسخ عزیمت موکب همایون آنجا نوشته بعد بعد سالک مالک الملک بر راه صراط اول مستقیم است
واسطه حکمت و صدور تغییر و تبدیل بر نمی باید لا راد لقضائه و لا مبدل لکلماته
و جواب محمد حسن خان وکیل هرات این نوشت نگارش یافته ه استعمال در عرض
موکب همایون کرده از ملاحظه سبز و منافع نفوذ است رفته بود بعون الله تعالی اقبال پادشاه ما
بفضل خدای تعالی ثابت و بس کوچه ... هر آن پا کجای از غرور دیگانه پایه سرود
و غرور شود چنانکه او بشره پر راهنمات کول این ... خود تا آنها نباشد از اظهار آیند
چه رسد اما بفضل الله تعالی بو از نظم امور هرات و کابل موکب همایون عزیمت انجام
خواهند فرمود و شکوه و شوکت نهضت فرمای آن صفحات خواهند شد و روان ابو الفتح
رود که از زیر خاک بصدا در آید کای بختیار شاه باش و شاد زی شاه
سلطنت مهمان آید همی و بجز از روانه نمودن جاپار و چراغان همه را از همان منزل
احکام قضا نظام بجمع سرخیل هرات و کابل صادر و مزور رعیت ایران
و سالها در ظل عنایت و رأفت اینه دولت جاوید مدت آسوده از صبح الی الغد در
معرض تیغ و سیاست پایمال سپاه انجم است نفوذ ... صاحب ... ولی عهد
الانجاع احکام همایون از آنجا مامور فرمودند و اعلام کشورگشا در روز شنبه ... الاول
۱۲۵۴

بعد روزی از فیروزکوه در استرآباد آمده کوس [illegible] کام شیران و مضرب خیام نصرت نشان گردید

و [illegible] تشریف فرما [illegible] گردید که جمعی از سرخیلان موت و [illegible] تقدم

خدمتگذاری و جانفشانی پیش آمده شرفیاب رکاب همایون شدند و [illegible] مرتبا

ملتمس آنکه بعضی خانان لشکر [illegible] و کدخدایان توپهای آتشبار از آن کریوهای کوه و تنگنای

پر ستوه [illegible] اشکال [illegible] محال است و هم [illegible] آن [illegible] و استقلال و دولت

و حال حاضر [illegible] است و با استعداد از آنجا [illegible] گذشت خان [illegible] ساکن در دری

[illegible] شیر [illegible] کهی بر فراز [illegible] همی [illegible] کهی [illegible]

رشید گنج قارونی [illegible] در رکاب [illegible] بالجمله ترکمانان مزبور باین واسطه تا مدتی

کرده [illegible] اوقات [illegible] لهذا از همان [illegible] حکم همایون بنواب فریدون [illegible]

و در کالپوش توقف بود [illegible] هزار سوار زبده از قشون ایالتی خود [illegible]

نموده با [illegible] عراده توپ [illegible] سمت [illegible] قلعه و [illegible] ترکمان و از راه [illegible] آق

[illegible] آنجا [illegible] شرح [illegible] تا حکم [illegible] در [illegible] فوراً عزیمت کند

در موکب همایون از شاهکوه [illegible] و از آنجا [illegible] و از آنجا [illegible] سلطان نزول اجلال

فرمودند و از منزل مزبور حکم [illegible] صادر شد و نواب معزالیه با [illegible] هزار سوار و شش

عراده توپ بسمت قاری قلعه یک روز قبل از ورود موکب همایون بکالپوش

حرکت کند و از منزل مزبور رایات نصرت آیات کوچ بر کوچ شقه گشا

[illegible] و پنجم جمادی الاول تشریف فرمای ساحت کالپوش شدند و نواب [illegible]

درهانی

درهانی موعد مقرر با قشون [illegible] و چند نفر از سرداران سپاه [illegible] خان

و [illegible] عزیمت آنچه بود کرده و افتتاح فتوح و منزله تفأل بالخیر بود

و بفاصله چند روز [illegible] موکب همایون بکالپوش [illegible] قضیه [illegible] ترکمانان آنچه بود

بود اما تفصیل این اجمال بنحویکه از روات صادق بسرحد تحقیق پیوست این بود در

اوقات [illegible] دویست و پنجاه سوار زبده از ترکمانان آن نواحی در جمعیت سرداران

[illegible] بقصد بسمت سبزوار و الکای خبوشان رفته بغارت کاروانان طرق و منقطعین [illegible]

از [illegible] آنها مطلع شدند و دویست و پنجاه سوار مزبور بهیئت اجتماع رفته در دره

[illegible] در [illegible] فرسخی سمت شرقی [illegible] واقع است منزل کرده بغارت [illegible]

[illegible] سوار آنها بسمت خندق و یکصد سوار بسمت [illegible] و پنجاه سوار بسمت [illegible]

[illegible] در رباط [illegible] پیوسته از [illegible]

[illegible] از اسباب [illegible] اما آنچه بسمت [illegible] رفته بودند

جمعی از عابرین [illegible] و نهب اموال و هر چند نفر آنها [illegible]

[illegible] گشتند و اما آنچه بسمت خندق رفته بغارت اموال [illegible] آنها در بیابان

صحرا [illegible] در پیش کرده [illegible] بسمت الکا روانه شدند و اما آنچه

بطرف [illegible] آمدند صبح [illegible] قریه [illegible] اهالی آنجا [illegible]

آلوده [illegible]

یکی از آنها [illegible] اسیر نمودند اهالی قریه خبردار [illegible]

روانه شده‌اند و همچنین سلطان‌قلی‌خان خندق را اثر با علاوه خندق آن کرده

بیرون آمدند و آنها را تعاقب نموده ترکمانان زودتر در رباط اتابک پیکر گذشته

بوده‌اند متحصن گشتند و کلیچان مزبور نیز استحکام عزیمت آنها را به یاساول و ابیات

در دور آن رباط نشستند مثل قالان ترکمان تخم از رباط رباط ملک

پراکنده شده‌اند ترکمانان اهل و عیال را گذاشته سلامت خود را غنیمت دانسته

رو به گریز آوردند و چون رسیدن منزل و دیعه [illegible] بجنورد و [illegible] استحضار کیفیات

آن سرحد مستغفر [illegible] الله ازانجا [illegible] مرتفع ایلات تورتاش بود روانه شده‌اند

از قضا جمعی از رعایای تورتاش با آنکه از اسباب جنگ و رزم عاری و مشغول زراعتی

و دهقانی بوده‌اند با اطمینان و دل گرمی آنکه موکب همایون شاهی و از آنکه از آمدن

آنها مطلع شده باشند چوب و عصا و داس حصاد در گرفته حتی زنهای تورتاش چوبهای

تنور پاشی در دست سر راه را بر آنها گرفتند و زن و مرد و بزرگ و کوچک آن طایفه کوشش

هرچه تمامتر در صدد دفع [illegible] آن کرده‌اند چنانکه اکثر آنها را کشته و اسیر کردند

و سرها و اسیرها را با بیرق و حکم خیوق آنها داده به رکاب اقدس اعلی آوردند

و کمی و قلیلی از آنها جان به سلامت برده [illegible] قلعه رفته خبر ورود موکب همایون [illegible]

و ما مدتی [illegible] با [illegible] آنجا رسانیده [illegible]

[illegible] آنجا متعلقان آنجا کوچ کرده به سمت خیوق فراراً رفتند و جمعی هم از [illegible]

در [illegible] قلعه [illegible] با تضرع و استغاثه از موکب همایون شتافتند و امان یافتند

و دوانید

روز [illegible] الیه چند روز در آنجا [illegible] آن قلعه [illegible] و حقیقت ترکمانان [illegible]

به وضع خوب [illegible] و آشوب تصرف [illegible] آنچه [illegible] در آنجا [illegible] دفعه

[illegible] آن بود در آنجا [illegible] غایبان [illegible] آمده [illegible]

مراتب [illegible] عرضه داشت [illegible] آن قلعه مزبور در حقیقت [illegible]

[illegible] محافظت [illegible] از گندم و جو و کهنه و نو [illegible] ذخیره چندین سال موجود است

حیف است که خراب [illegible] حکم اقدس در جواب [illegible] قلعه را خراب

و با زمین یکسان [illegible] بنیان [illegible] کنند و آنچه آذوقه آنجا [illegible]

یازده روز [illegible] آب [illegible] و از سمت پایین کنار آب گرگان آمد

و از این طرف [illegible] نیز [illegible] به جانب عزیمت

خواهند فرمود [illegible] نیز [illegible] قلعه مزبور

خراب و آذوقه یازده روز [illegible] آب [illegible]

[illegible] ریخت چنانکه [illegible] ذخیره اندوز [illegible] لشکر

[illegible] شاه جهان [illegible] بود [illegible] بهره‌ور

از فیض شاه [illegible] الیه [illegible] از [illegible]

کنار آب گرگان عزیمت کرد و [illegible] در [illegible]

حرکت و به جانب گرگان نهضت فرموده و منزل دشت شاه مضرب خیام [illegible]

کفار و از آنجا نیز بیاری قراولان نزول اجلال فرمودند و از این منزل خبر رسید که الله‌قلی‌خان حاکم
خیوق و ایل آلاکه از عزیمت موکب اعلی آگاهی یافته بود و با ملازمت بعضی فرمانبران انتظار قارلیقلعه دار از آنجا
تا خیوق هشت منزل مسافت است خبردار شد که بعضی طوایف ترکمانان و سرخیلان که همراه او
در حوالی خیوق و بیلاق داشتند روز بروز توحش نه حسبه گریخته با اطراف جمع مشوش
مضطرب شدند در فکر بعضی امور جمعیت قشلاق و حیوانات تقصیر کرده نواب فریدون لوا
از قارلیقلعه عزیمت آنجا خواهند کرد و تشویش اینکه مبادا امرا و محاصره کشیدن قلع قلعه اورگنج
توپ و خمپاره سنگ کار او لیکن چاره که ندیدند شد شیئی کرده بیت الملک وار
ترتیب داده با تیپ و بیرق از خیوق بیرون آمده و چند منزل پیش آمده چون بعضی او بعد تحقیق
معلوم شد که نواب فریدون لوا از قارلیقلعه مامور به کنار گرگان شدند و عطف عنان نمودند
نموده از آنجا سلامت با غنیمت داشته مراجعت نمود و چند روز از احوال او در این منزل معلوم شد
و لیکن نتیجه اقدام در مرتبه ... ولایت هنگام ظهور یافت که محمد حسن خان سالار
از خرهای بار بار از سرهای کشتگان آنها ساخت آن سر رفته بود نه مرکبات افواج
نصرت و آثار والا و خاصیت این حسارت داخل کرد آنها شد الحمد لله علی ذلک بالجمله
به علی این منزل های قراولان گروه کوهی بود ستوه صد منزل شاکر در هر قطعه آن نا
و حفظ و شیر صد هزار اندیشه در هر گوشه آن گمراه و نابینا کوهی کشیده
سر به مه از زمان کم کرده ره تا رنگ جهانی از کشته مکرده هر شخص از غار
اگرچه از این کوه تا قریه فرنگ در فرسنگ است ولیکن خود نمونه از ظلمات فرنگ است اما
به همت بالنشان های و هیبت پاک ظل اللهی بود از این جا و گردنگاه جا بجا چندین هزار لشکر

و چندین عراده توپ بعضی کرده گذشت جائیکه دارد مرغ طیار را و بنداشت قطار
قطار شتران بار کرده سلامت نزدیک دو روزی نهای توقف نموده رسیدن تمته به توقف و از آنجا
تقریبا شیخ کنار آب گرگان در قشلاق گوکلان به تشریف فرما شدند و از آنجا گنبد قابوس و دیالی
الایت گوکلان نزول اجلال فرمودند و الایت مزبور جمیعا بقدم مبارک بلدی و مالیات پیش آمده
جمع آلات سعادت قبول شد های مدتی اینها را خیر نمای جیره بار کشی های جیره شد و شتهای
دست بند همراه با به انه استرها کرده و ناگاه عباسعلی‌خان به قدر سی استر الاما مور شده
که کردار معتبر از هر طایفه و هر فرقه از الایت مزبور گرفته روانه و ارالخلافه نمایند و چند روز
بعضی گذشت کرده و از آن کرده و در آنجا توقف فرمودند تا آنکه نوبت چهار صد با نفر کرد
از نامی الایت مزبور حاضر و با میر عبدالله‌خان فندرسکی روانه شد و از آنجا نهضت رایات
اجلال به جانب یاباشیران که مراتع الایت یموت بود فرمودند طایفه یموت بیکه آثار
ورود موکب مسعود و عزیمت آنحضرت شنیدند اکثر طوایف و قبایل آنها متوحش نه و بخت
برگشته رخت بربسته بجانب گرزگاه بلخان داغ و قوم فرار کردند اما ظاهر
است ظل اللهی که تابع مشیت الهی است چون نه هلاک قوم متعلق بار به نفع الوار
نواب فریدون لوا حبیب الله مامور آمدن کنار آب گرگان بود از اتفاقات
از اینها جماعه ترکمانان رم خورده برگشته و قبر رخ خورده که ترکمانان رو در گریز و از عدت
اموال و اغنام ایشان که کوه و صحرا لبریز بوده غازیان منصور فلان ما نه سیر آن گرفته آن خبر

رمه و بنه تاختند از شمشیر بارش برّان سرها از تن پران شد هر توپ شعله میکشید

یک تیپ از آن تیره بختان شد یک دو ستان بر زمین میریخت ارابیت وار دیگر

مردان سنگ بی سنگ سمعف و صدای توپ و تفنگ فرسنگ بفرسنگ میرفت بالجمله بسا بی

آن لولهها بلوا از تیغ تیز کینه لازمه بقیة السیف رو بگریز نهادند و آنچه اموال و اغنام بود کلا

نصیب لشکر فیروزی اثر گردید اسب و شتر و گاو و گوسفند بحدی علی و فرادای آن لشکر

در همه صاحب رمه شدند مکه غارت بحر بر باز بر بار گردید مال و بال شد گاودان تا وان آمد

میشها و بزها در بیشها بعدها چندان کشته و هشته ماندند بعد فوق و وحش و طیر و لاشی از ان

جوع از جیفه میزبان شدند و نواب شهر اله بولد خنین فتح نیابان بجانب ارجی بالا مش...

حرکت نموده با قشون الامجید خود در دو فرسخی ارجی بالا نزول و خوشرفتاب رکاب مستطاب قدس

و معدلت و اکرام الشان آمده عطاردشان آفتاب نشان مفتخر و بوعده ایالت و فرمانفرمای

فارس مستکه سمت نگارش نخلها یافت موعود گردید بجهانکه تنبیه جمع از اغلب ترکمان

موت میر آمد بعضی از امدبت مرتبان و دهمساکن استرآباد بعضی شد جعفر بای و آتابای و سایر

از روی اطاعت و انقیاد گردو خیله اسیر ربت قشون بارش بی کلا روانه ارجی بالا نیاز ... نقار

و دیوا اقبال رفیقی و آرایش عنو دند و بجوار انجام و اتمام مهام اشرف موکب همایون در روز یازدهم ماه رجب

از بالا شرمنده در حرکت آمده ملاز... فرا رود علف خان عزیمت بجانب شاهرود فرمودند

هو الحي الباقي

الحمد لله والصلوة والسلام على سيدنا محمد وآله الطاهرين المعصومين اما بعد

السالك في المصدر على الالف في النوع على

سادات ... [illegible]

هو الحي الباقي

الحمد لله والصلوة والسلام